

علوم بلاغی اهمیت و سیر تحول آن

سید رضاموسوی *

مقدمه

این مقاله بحثی است در علوم بلاغی که در آن، ابتدا به اهمیت بلاغت و رابطه نزدیک آن با کتاب مقدس و آسمانی قرآن اشاره شده و سپس تاریخچه مختصر و سیر تحول آن از جا حظ تا سیوطی بررسی شده است. در ضمن سعی شده مطالبی را که دانشمندان اهل فن یکی پس از دیگری بر این علم افزوده اند، ذکر گردد.

می توان گفت که علم بلاغت قبل از قرآن وجود نداشت و این علم بیشتر تحت تأثیر قرآن به وجود آمده و گسترش یافته است و پس از گذشت چند قرن به چنین کمالی رسیده است. اما باید گفت پس از قرن دهم دیگر مطلبی تازه و قابل توجه بر این علم افزوده نشده است.

اهمیت علوم بلاغی

یکی از علومی که باید آن را نتیجه و زاییده نزول قرآن و کلیدی برای گرفتن بهره کامل از آن به شمار آورد، علوم بلاغی است. می توان ادعا کرد که علم بلاغت قبل از قرآن وجود نداشت و اگر هم وجود داشت بلاغی در خور توجه نبود که برای حفظ و یادگیری آن نیاز به ایجاد قواعد و اصولی باشد. البته در آثار شعرا و ادبای قبل از اسلام - اگر صحت این آثار را

پذیریم - ویژگیهای بلاغی یافت می‌شود، لکن علمی با این نام وجود نداشت که بتوان به وسیله آن بلاغت را شناخت، معرفی کرد و از آن بهره‌مند شد.

در صدر اسلام با وجود اشتغال مسلمین به تثبیت اصول و پایه‌های حکومت اسلامی و نشر اسلام، تأثیر قرآن در گفتار و سخنان پیامبر و حضرت امیر و ائمه معصومین، علیهم السلام، و برخی از اصحاب و علما بخوبی نمایان است و این زیباییهای قرآن بود که باعث شکوفایی بلاغت شد. بعدها عده‌ای سعی داشتند از قرآن و شیوه بیان آن در جهت صحیح استفاده کنند و عده‌ای دیگر تحت تأثیر قرآن و برای دشمنی با پیامبر و اسلام چه علنی و چه مخفیانه کوشیدند کلامی مشابه قرآن بیاورند و بعید نیست که بسیاری از اشعار جاهلی نیز از طرف این گروه ساخته و پرداخته شده باشد. اما با فراغتی که علمای بلاغت در ابتدای حکومت عباسیان یافتند، بلاغت پیشرفت شایانی کرد و بتدریج به یک علم تبدیل شد.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان»^۱ و بدین ترتیب خداوند خود را معلم قرآن و بیان می‌داند و در جای دیگر بیان و تفهیم قرآن را برخورد واجب می‌شمارد^۲ و یا قرآن را به بیان و روشنگری برای مردم توصیف می‌کند^۳ و آن را فرقان، یعنی وسیله تشخیص حق از باطل می‌نامد. همچنین خداوند قرآن را تبیان برای هر چیز معرفی کرده^۴، دلیل ارسال رسل به زبان قومشان را تبیین چیزها می‌داند^۵، برای اینکه اصل بر بیان و تبیین و افهام و تفهیم است و هر قدر زبان بیین باشد نیکو و ستوده‌تر است.^۶

ابو هلال عسکری (متوفی ۳۹۵ ه. ق.) در اهمیت بلاغت می‌گوید: "سزاوارترین علوم پس از شناخت خداوند، جل و علا، برای یادگیری و حفظ، علم بلاغت و شناخت فصاحت است که اعجاز قرآن به آن است و هنگامی که انسان نسبت به علم بلاغت غفلت و در شناخت فصاحت کوتاهی کند، نسبت به اعجاز قرآن عالم نخواهد بود؛ به جهت اینکه خداوند در آن تألیفی نیکو و ترکیبی تازه در انداخته است و از این رو، سزاوار است انسان این علم را بر دیگر علوم پس از علم توحید و شناخت عدل و تصدیق و عده و وعید او مقدم نماید."^۷

یکی از اهداف مطالعه و بررسی بلاغت در نظر علمای بزرگ این فن، شناخت اعجاز قرآن کریم و بیان سر اعجاز آن است. البته در کنار این هدف دو غرض دیگر نیز مطرح است. یکی نقد یعنی شناخت کلام زیبا از نازیبا و دیگری آموزش که استعانت از بلاغت در زمینه ادبیات است.

بلاغت تنها خاص زبان عربی نیست و در بیشتر زبانها مطرح است؛ بنابراین زبانها در آن اشتراک دارند و بلاغت در زبان فارسی، اردو، یونانی و برخی زبانهای دیگر وجود دارد.^۸

آنچه جا حظ از اقوال مختلف در خصوص بلاغت ذکر کرده است مطلب فوق را تأیید می‌کند که: "فهی (البلاغة) عند الفارسی: معرفة الفصل من الوصل، و عند اليونانی: تصحیح الاقسام و اختیار الکلام، و عند الرومی: حسن الاقتضاب عند البدهة و الغزارة يوم الاطالة و عند الهندی: وضوح الدلالة و انتها زالفرة و حسن الاشارة."^۹

یکی از امتیازات انسان دسترسی به علم است و علم با تعلیم به دست می‌آید و تعلم به وسیله زبان است و فضیلت و برتری زبانها در حقیقت به بیان باز می‌گردد و منظور از بیان در اینجا بلاغت است.

سیر تحول علوم بلاغی

اگر بخواهیم نظری گذرا بر تاریخچه این علم بیفکینم، باید نشان آن را در کتاب سیبویه (ف. ۱۸۳ هـ. ق.) و معانی القرآن فراء (ف. ۲۰۷ هـ. ق.) و مجاز القرآن ابو عبیده (ف. ۲۰۹ هـ. ق.) و رساله بشرین معتمر (ف. ۲۱۰ هـ. ق.) بجویم؛ زیرا جا حظ (ف. ۲۵۵ هـ. ق.) یعنی کسی که برخی او را مؤسس بلاغت عربی می‌دانند خود از بشرین معتمر و منابع فوق بهره جسته است. او در کتاب البیان و التبین به سجع، ازدواج، اقتباس، تعریض، کنایه و استعاره اشاره دارد^{۱۰} و کتاب الحیوان او مملو از اشاراتی ظریف به حقیقت و مجاز، تشبیه و استعاره و مثل و کنایه است و این کتاب از کتاب اول غنی تر است. جاحظ از همه افراد قبل از خود در ذکر مسائل بلاغت برتر است؛ زیرا او صاحب ذوقی ادبی بود که وی را با اسالیب عرب و اهداف ایشان عجین کرده بود. البته روش جاحظ در بحث از بلاغت تفاوت زیادی با روشهای فراء و ابی عبیده ندارد؛ زیرا او مانند ابو هلال و عبدالقاهر و سکاکی برای هر موضوع بحث مستقلی نیاورده است^{۱۱}.

پس از او، ابن قتیبه (ف. ۲۷۶ هـ. ق.) پا به این عرصه نهاد، لکن او مطلب قابل توجهی بر مطالب ابی عبیده نیفزود. او در کتاب تأویل مشکل القرآن موضوعات بلاغت را به ترتیبی شبیه به ترتیب کنونی مرتب ساخت و اگر چه موضوعات را مانند متأخرین تقسیم و تعریف نکرد، کتاب او از اولین کتبی است که بحثهای مجاز، استعاره، تشبیه مقلوب، کنایه و تعریض و غیره را به ترتیب آورده است و بسیاری از کسانی که او را نمی‌شناسند البدیع ابن المعتر را به این ویژگی توصیف می‌کنند^{۱۲}.

در کامل مبرد (ف. ۲۸۵ هـ. ق.) معاصر او نیز نمونه‌هایی از شعر و نثر ادبی را می‌یابیم که ضمن شرح لغوی آنها گاهی نیز به استعاره یا مجاز بودن آن اشاره شده است. او کنایه را به سه بخش تقسیم می‌کند و می‌گوید: «کنایه برای تعمیم و تغطیه، اجتناب از الفاظ زشت و تفخیم و

تعظیم به کار می‌رود^{۱۳}. او سپس به بحث تشبیه می‌پردازد و مثالهای بسیاری ذکر می‌کند و آن را به چهار نوع تقسیم می‌کند (تشبیه مفرط، تشبیه مصیب، تشبیه مقارب و تشبیه بعید) و برای هر کدام مثال می‌آورد و علاوه بر آن، بحثهای استعاره و کنایه و التفات و غیر از آن را نیز مطرح کرده، لکن بیشتر دیدگاه او لغوی و نحوی بوده است^{۱۴}.

ثعلب (ف. ۲۹۱ ه. ق.) نیز در کتاب قواعد الشعر خود مسائلی را که ابن‌قتیبه و مبرد ذکر کرده‌اند، آورده است لکن در کتاب او هیچ تحلیل و تعلیلی در باره صور ادبی و اشارات بدیعی وجود ندارد و فقط به مسائل نحوی پرداخته شده است^{۱۵}.

عبدالله بن معتر (ف. ۲۹۶ ه. ق.) نیز از مطالب متقدمین بهره جسته و در واقع چیز تازه‌ای در بلاغت نیاورده و فقط در جهت پیشرفت و تحول آن گام زده است؛ زیرا روش او تفاوت زیادی با روش استادش ثعلب ندارد و تنها چیزی که کتاب او را از کتب قبل ممتاز می‌کند، دیدگاه نقادی ممتاز اوست که تأثیر روشنی در کتب تألیف شده پس از خود مانند صناعتین و الموازنه بین الطائین آمدی و عمده ابن‌رشیق و بدیع القرآن ابن ابی الاصبغ دارد^{۱۶}.

بخش سوم کتاب خطابه ارسطو (ف. ۳۸۴ ه. ق.) نیز از نظر موضوع همان چیزی است که بلاغت نامیده شده است و پس از ترجمه دو کتاب خطابه و شعر مباحث بلاغت به صورت سابق خود باقی نماند و این کتب تأثیر روشنی در بلاغت به جای نهادند^{۱۷}.

قدامه بن جعفر (ف. ۳۷۷ ه. ق.) مستقیماً از منطق ارسطو بهره جست و تشبیه را در اغراض شعر ذکر کرد و در بیان، به تشبیه و اقسام آن پرداخت که مقداری بر آنچه ابن‌معتر نوشته بود، افزود و بسیاری از موضوعات بلاغت را ذکر کرد. البته روش او هم روشی عقلی است^{۱۸}. اسحق ابن ابراهیم بن سلیمان بن وهب (ف. ۲۷۲ ه. ق.) کتاب البرهان خود را برای معارضه با البیان و التیین جاحظ نوشته و در آن به برخی از آیات و احادیث نبوی (ص) و جعفری (ع) استشهاد کرده است. او از استعاره بحث کرده و آن را به مجاز نزدیک ساخته و علاوه بر آن از امثال و لغز و حذف نیز سخن به میان آورده است. او در همه وجوه بلاغی از کتب ارسطو بویژه خطابه استفاده کرده و اعتقاد و نظر شیعی او در بحثهای مطرح شده کتابش مشهود است. موضوعاتی را که مؤلف این کتاب به آن پرداخته است عبارتند از: تمثیل، تشبیه، تقدیم و تأخیر، حذف، استعاره و کنایه^{۱۹}.

علی بن عیسی الرمانی (ف. ۳۸۶ ه. ق.) در رساله النکت فی اعجاز القرآن نیز به بلاغت پرداخته و آن را به سه طبقه تقسیم کرده است: اول بلاغت علیا که بلاغت قرآن و دو دیگر وسطی و دنیا که بلاغت بلغاء بر حسب تفاوت ایشان در این فن است. او آن را از جهتی دیگر به

ده نوع تقسیم کرده و استعاره، تلاؤم و حسن بیان را در این اقسام بر شمرده و در تشبیه و استعاره بحث دقیقی ارائه کرده است. مطالبی را که او در استعاره مطرح کرده، مورد استفاده بسیار شیخ و دیگر بلاغیون قرار گرفته است. او بلاغت را در یکی از وجوه اعجاز قرآن نام برده و روش او در کتاب فلسفی و کلامی است.

محمد بن طیب باقلانی (ف. ۴۰۳ ه. ق.) در اعجاز القرآن^{۲۰} مباحث بلاغت را از علمای پیش از خود برگرفته و همان مطالب را ذکر کرده است، جز اینکه او موضوعات بلاغی را در آیات قرآن و شعر و نثر عربی تطبیق کرده و در آن به نقد و بررسی پرداخته است.

عبد الجبار اسدآبادی (ف. ۴۱۵ ه. ق.) در اعجاز القرآن صور بیانی (از جمله استعاره و غیره) را از معانی جدا می‌داند و آن را از صفات لفظ می‌شمرد که شیخ نیز در دلائل الاعجاز از وی استفاده برده است.

عیار الشعر ابن طباطبای العلوی (ف. ۳۳۲ ه. ق.) ارتباط زیادی با البیان و التبیین جاحظ دارد. او برای تشبیه و جوهی را از جهت صورت، هیأت، حرکت و معنا قائل شده است و در تشبیه حسی بحث مفصلی دارد. او از انواعی از کنایه نیز بحث کرده و آن را تعریف نامیده است.

حسن بن بشر آمدی (ف. ۳۷۱ ه. ق.) در کتاب الموازنه بین ابی تمام و البحرى برخى از استعارات قبیح ابی تمام را ذکر می‌کند. اثر او اولین کتاب نقد تطبیقی و مقایسه‌ای عرب محسوب می‌گردد و در آن برخی از مسائل بلاغت به طور پراکنده دیده می‌شود.^{۲۱}

علی بن عبدالعزیز جرجانی (ف. ۳۹۲ ه. ق.) در بحث استعاره نظریه‌هایی مشابه با آمدی دارد؛ زیرا او هم می‌گوید که در استعاره باید میان مستعارله و مستعار منه مناسبتی آشکار باشد و ملاک آن را تشبیه می‌داند. او می‌گوید: "گاهی تشبیه و تمثیل در صورت و صفت واقع می‌شوند و گاهی در حال و طریقت" و شاید این مسأله انگیزه توقف و تأمل زیاد شیخ در تشبیه حسی و عقلی و برتری دادن تشبیه عقلی بر حسی باشد به دلیل اینکه در آن خفا و بعد در تشبیه تمثیل وجود دارد. کتاب او هم مانند اثر آمدی ترکیبی از نقد و بلاغت و دارای نظریه‌های نقادانه و مستحکم فراوانی است و مهمترین مباحثی را که او به آن پرداخته تشبیه، استعاره، تجنیس و مطابقه است.^{۲۲}

شریف رضی موسوی (ف. ۴۰۶ ه. ق.) در دو کتاب ارزشمند خود یعنی "تلخیص البیان فی مجازات القرآن" و "المجازات النبویه" بلاغت را از تعاریف به صحنه تطبیق و عمل کشانده است.^{۲۳}

ابو هلال عسکری (ف. ۳۹۵ ه. ق.) در کتاب صناعتین خود ضمن تعریف و تمجید از کتاب

البیان و التبیین جاحظ می‌گوید کتاب خود را برای بر طرف کردن نقص کتاب جاحظ نوشته است. کتاب او ده باب دارد که باب هفتم آن در تشبیه است و از تقسیم بندی و امثله "رمانی" استفاده کرده است. باب نهم کتاب او در بدیع است که استعاره، مجاز، کنایه و تعریض را نیز آورده و در آن به نظریات ابن معتر توجه دارد. ابوهلال از اولین کسانی است که از کتابهای جاحظ و تعریفات او در اصطلاحات بلاغی استفاده کرد. برخی تألیف کتاب او را نقطه تحول نقد به بلاغت می‌دانند. روش ابوهلال روشی کلامی است.^{۲۴}

ابن سنان خفاجی (ف. ۵۴۶ ه. ق.) در کتاب سرالفصاحة خود قصد تفسیر فصاحت و مسائل مربوط به صور بیانی و بدیعی را داشته است. او سپس به مناقشه درباره برخی نظریات "آمدی" و علی بن عبدالعزیز جرجانی پرداخته و در علم بیان بحق اشکالی از تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه را تعریف و مشخص کرده است. کتاب او از کتب نقد و بلاغت خوب محسوب می‌شود؛ زیرا ابن سنان دارای ذوق ادبی و احساس فنی نسبت به مواضع زیبایی بوده و بحثهایی را که متأخرین در علم بیان آورده‌اند، در فصاحت تألیف آورده است. او بلاغت را از پایین به بالا یعنی از جزئی به کلی بررسی کرد. روش او روشی ادبی و دیدگاه او نقادانه است و تعدادی از بلاغیون بویژه ابن اثیر از او متأثرند.^{۲۵}

ابن رشیق قیروانی (ف. ۵۴۵ ه. ق.) کتاب العمده را به حدود صد باب تقسیم و فنونش را با مجاز شروع کرده و در باب مجاز به بحث بیان (تشبیه، مجاز و کنایه) پرداخته است. او از متقدمین خود مانند علی بن عبدالعزیز، رمانی و حاتمی و ابن وکیع مصری و ابوهلال نظریاتی را نقل کرده و کار او در واقع خلاصه‌ای از کارهای متقدمین است. کتاب او از این نظر که آرای متقدمین - اعم از کسانی که کتابشان به دست ما رسیده و یا نرسیده - را آورده، اثری ارزشمند محسوب می‌گردد. این کتاب سیر و تحول اصطلاحات بلاغی را می‌نمایاند.^{۲۶}

عبدالقاهر جرجانی (ف. ۵۴۷۱ ه. ق.) در کتاب اسرار البلاغه واضح اساس علم بیان در عربی، بر اساس قواعدی محکم است. او صاحب کتاب دلائل الاعجاز نیز هست. البته نظریات او در اسرار البلاغه گاهی با نظریات او در دلائل تفاوت دارد (مانند تعریف استعاره که در اسرار البلاغه آن را مجاز لغوی می‌داند^{۲۷} در حالی که در دلائل الاعجاز آن را مجاز یا عمل عقلی می‌شمارد).^{۲۸} او استعاره را علاوه بر اسما در افعال نیز جاری می‌دانست که پس از ابوبلاغیون اسم آن را استعاره اصلیه و تبعیه نهادند؛ او آن را دو قسم می‌دانست: محققه و مرموز الیها که بلاغیون آن را تصریحیه و مکنیه گفته‌اند. او می‌گوید: استعاره مکنیه بر تشبیه بنا نشده بلکه بر ایجاد حرکت و حیات در مشبه، به منظور مبالغه بنا شده است، برای اینکه وقتی می‌گوییم

"يدالريح تضرب الشجر ضرباً عنيفاً" در اینجا نمی‌توانیم گمان کنیم که نقل معنی صورت گرفته است؛ زیرا معنی آن، این نیست که چیزی را به دست تشبیه کرده باشیم، بلکه خواسته‌ایم برای باد، دست ایجاد کنیم. بنابراین مشبه به، به طور مستقیم وجود ندارد. عبدالقاهر دربارهٔ جامع میان طرفین استعاره بحث مفصلی کرده است و آن را یا جنس شامل و یا صفت مشترک میان دو جنس مختلف می‌داند. زیباترین صور استعاره را جایی می‌داند که جامع عقلی وجود داشته باشد.^{۲۹} او بسیاری از اقوال ابن‌المعتز را به عنوان شاهد آورده و فصلی را به بحث از تفاوت‌های تشبیه مرکب و تشبیه متعدد الطرفین اختصاص داده است.^{۳۰} او به فرق دقیق میان تمثیل و تشبیه عادی پرداخته و در جایی دیگر تفاوت استعاره و تمثیل را بیان کرده است.^{۳۱} او تناسی تشبیه در استعاره را مطرح کرد که بعدها نام ترشیح بر آن نهاده شد،^{۳۲} به تجرید در مثالهایی مانند "لقبت به اسداً" و "رأيت منه ليشاً" می‌پردازد و استعاره بودن آن را نفی می‌کند و گویا آن را تشبیه می‌داند. در دلائل الاعجاز، مجاز عقلی را مطرح می‌کند و نام مجاز حکمی بر آن می‌نهد. در این خصوص کلام او در اسرار البلاغه دقیقتر است که آن را مجاز عقلی نامیده و مجاز لغوی را از آن جدا کرده است. او اختلاط استعاره و مجاز مرسل به وسیلهٔ برخی علمای قبل از خود (مانند ابن‌درید و آمدی) را تصحیح کرده است. جرجانی در اسرار، از موضوعاتی که سکاکی در علم بیان وارد کرده (تشبیه، مجاز و انواع آن و کنایه) بحث کرده و اقسام آن را متمایز ساخته است. مؤلف این دو کتاب صاحب تحلیل و نقد و بیان صور عالی ادبی در قالب مثال است و کتب او بهترین آثاری است که بلاغت عربی به خود دیده است.^{۳۳}

محمود بن عمر زمخشری (ف. ۵۳۸ ه. ق.) علمهای معانی و بیان را مهمترین توشهٔ مفسر می‌دانست و اولین کسی بود که میان علم معانی و بیان تمییز قایل شد. او بیشتر نظریات عبدالقاهر در معانی و بیان را با توجه به قرآن مطرح کرده و از تعریف او در کنایه سود جسته و میان کنایه و تعریض تفاوت قایل شده است. شاید مهمترین اختلاف او با شیخ در نامگذاری تشبیه به تمثیل باشد. گویا او وجه تمایزی میان این دو در آیات قرآن ندیده یا نیافته است. او با محسوب کردن کنایه نسبت جزء باب مجاز عقلی مخالفت می‌کند و آن را به باب خود برمی‌گرداند. شاید او اولین کسی باشد که تناسی تشبیه در استعاره را ترشیح نامیده است. او استعارهٔ تبعیه را به "حرف" هم‌کشانید. زمخشری می‌گوید: گاهی نقیض استعاره گرفته می‌شود و این چیزی است که بعدها به وسیلهٔ رازی نام "عنادیه" به خود گرفت. او می‌گوید تمثیل چنانکه در محققات جاری می‌شود در مفروضات متخیل در ذهن هم می‌آید.^{۳۴} عبدالقاهر، علاقات مجاز مرسل را سببیه، مجاورت، محلیه و تسمیهٔ شیء به اسم جزء آن می‌دانست و زمخشری

"تسمیه جزء به اسم کل" را در مانند آیه "يجعلون اصابعهم فی اذانهم"^{۳۵} بر آن افزود. او همچنین "اعتبار ما كان" را در مانند آیه شریفه "وأتوا الیتامی اموالهم"^{۳۶} و "اعتبار ما یؤول الیه الشی" را در مثل آیه "ان الذین یا کلون اموال الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطونهم ناراً"^{۳۷} و علاقه مسببیت در آیه "یا ایها الذین امنوا اذ اقمتم الی الصلاة"^{۳۸} را بر آن افزوده است. او به طور کلی به همه ملازمات مجاز عقلی اشاره کرده است.

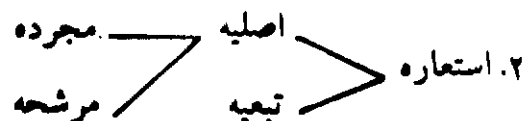
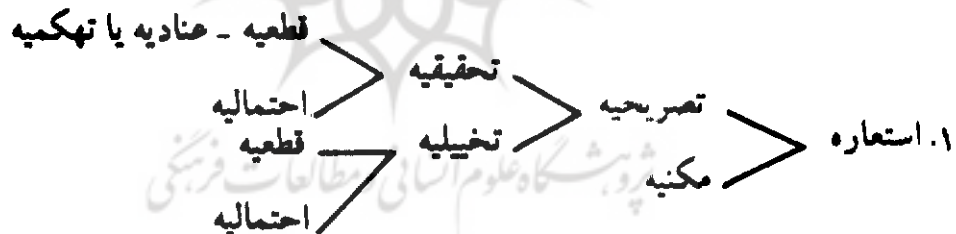
عبدالقاهر صور کنایه، استعاره، مجاز مرسل و مجاز عقلی را تکمیل کرد و قواعد هر یک را استحکام بخشید.

فخر الدین رازی (ف. ۶۰۶ ه. ق.) نه‌ایه‌ای مجاز را به دو مبحث مفردات و نظم یا تألیف تقسیم کرده و در بخش اول کم و بیش از محسنات لفظی و صور بیانی بحث کرده است. او درباره طبقات بلاغت و تقسیم کلام به دو طرف اعلی و اسفل، به اوساطی میان آن دو قایل می‌شود؛ اسفل را خارج می‌کند و اوساط را نسبت به پایین‌تر از خود بلیغ می‌شمارد. او نظریه "رمانی" را تا حدی تعدیل کرده و گفته است که طرف اعلی و آنچه نزدیک به آن است (وسطی) اعجاز است و بلاغت بشر از آن عاجز. گویی می‌خواهد بگوید که بعضی از آیات قرآن از برخی دیگر بلیغ‌ترند. او در بحث مجاز عقلی می‌گوید نمی‌توان برای فعل، فاعل حقیقی در نظر گرفت تا ذهن از آن به فاعل مجازی منتقل شود. او مجاز مثبت (لفوی) را اعم از استعاره می‌داند. رازی مباحث عبدالقاهر را به کمک قدرت منطق خود تقسیم بندی کرده است. شاید او اولین کسی باشد که اصطلاح تجرید را در مقابل ترشیح به کار برده است. او اسم عنادیه را بر استعاره نقیض زمخشری نهاد و نیز استعاره را در مانند آیه شریفه "واخفض لهما جناح الذل"^{۳۹} تخیلیه نامید. او در مورد کنایه از زمخشری متأثر بود؛ زیرا به کنایه نسبت نیز پرداخت. واضح است که او دو کتاب عبدالقاهر و نیز بسیاری از مطالب کتاب حدائق السحرفی دقائق الشعر و طواط را خلاصه کرده و از برخی مطالب زمخشری در کشف و رمانی در النکت بهره گرفته است.

کتاب رازی اولین گام در منطقی کردن اصول بلاغت و ضبط مسائل آن بود. او اولین فردی بود که به ترتیب به اصول بلاغت و وضع قوانین و قواعد ثابت برای آن پرداخت و شاید اولین کسی باشد که در بلاغت از دلالت لفظ بر معنی به صورت منطقی آن بحث و آن را به عقلیه و وضعیه تقسیم کرد و متوجه شد که کنایه، مجاز و تمثیل جز در دلالت عقلی نمی‌گنجند. سکاکی در بیان از او متابعت کرده است.^{۴۰}

شهرت سراج‌الدین سکاکی (ف. ۶۲۶ ه. ق.) بیشتر به سبب قسم سوم کتابش در معانی و

بیان است. او به فصاحت و بلاغت و محسنات بدیعی، لفظی و معنوی پرداخته و آخرین حرف را در معانی و بیان زده است و بحق کتاب او از کتاب رازی و عبدالقاهر دقیقتر است. بلاغت در کتاب او به دقیقترین معنی به علم تبدیل شد؛ زیرا اصول منطق به طور کامل بر آن جاری است. او راه زمخشری را پی گرفت و بدیع را تابع معانی و بیان دانست، ولی مهم این است که او بدیع را از مباحث معانی و بیان جدا کرد. او در تعریف علم بیان از رازی کمک گرفته است. در نظر او مباحث تشبیه چهار موضوع را در برمی گیرد: طرفین، وجه شبه، غرض از تشبیه و احوال آن در قرب و غرابت و قبول و رد. او طرفین را به حسی، خیالی، عقلی و یا یکی حسی و دیگر عقلی و یا اینکه وهمی و یا وجدانی تقسیم کرد. اقسام وجه شبه در نزد او افزایش یافت^{۴۱}. در خصوص تشبیه تمثیل که در نظر عبدالقاهر مرکب و عقلی بودن وجه شبه در آن شرط بود، او مرکب و وهمی و اعتباری بودن آن را شرط دانست. او در خصوص مجاز به تعریف اصل، یعنی حقیقت پرداخته و تقسیم حقیقت به لغوی، شرعی و عرفی خاص و عام را از قول علمای اصول نقل کرده است. او استعاره را به شکل زیر تقسیم نموده است:



او می گوید اگر استعاره تبعیه را از اقسام استعاره مکنیه (بالکنایه) قرار می دادند، برای ثبت و ضبط آن بهتر بود. او به تقسیمات فوق اکتفا نکرد و استعاره را از نظر حسی یا عقلی بودن طرفین و جامع به پنج نوع تقسیم کرد و حسن استعاره را به حسن تشبیه ارجاع داد^{۴۲}. او درباره مجاز حذف و زیادت با استفاده از نظر شیخ می گوید: بهتر است این نوع را ملحق به مجاز

بدانیم؛ چون کلمات از اعراب اصلی خارج شده و در معنای حقیقی خود به کار رفته‌اند. سکاکی برای مجاز عقلی چهار صورت قایل شد و در اصل مجاز عقلی را انکار کرد و صور آن را به استعارهٔ بالکنایه رجوع داد.^{۴۳} کنایه را پنج نوع دانست و میان کنایه و مجاز تفاوت قایل شد. سکاکی به اندازه‌ای که از شیخ متأثر است از زمخشری متأثر نیست و در بسیاری از موارد با زمخشری مخالفت کرده است.^{۴۴}

عبدالواحد الزملکانی (ف. ۶۵۱ ه. ق.) در مقدمهٔ التبیان فی علم الیسان از عبدالقاهر و دلائل الاعجاز او بسیار تعریف می‌کند و می‌گوید کسی در بیان مانند کتاب او تألیف نکرده است؛ از این رو سعی دارد که مقاصد و قواعد آن را در کتاب "مع فرائد سمح بها الخاطر" جمع کند. گویا او نمی‌دانسته که عبدالقاهر کتاب دیگری به نام اسرار البلاغه دارد و زمخشری نظریه نظم در دلائل الاعجاز را اصطلاحاً علم معانی، و تشبیه و مجاز و کنایه را علم بیان نامیده و سکاکی از او متابعت کرده است. به نظر او وقوف بر صرف و نحو برای فهم اسرار بیانی ضروری است. او مقاصد خود را به سه رکن تقسیم کرده و در رکن اول از حقیقت، مجاز، کنایه، استعاره و تمثیل سخن رانده است. شاید مهمترین ویژگی این کتاب این باشد که مؤلف در تلخیص دلائل الاعجاز موفق نبوده و آن را با مسائل بدیع مخلوط کرده است.^{۴۵}

ابن ابی الاصبغ (ف. ۶۵۳ ه. ق.) صاحب کتابهای بدیع القرآن و تحریر التخییر راه و روشی ادبی در پیش گرفته و کتاب اول را به چهار بخش تقسیم کرده است و فقط بخش چهارم آن را به موضوعات مورد استنباط خود اختصاص داده و او از سکاکی و رازی متأثر است.^{۴۶}

بدرالدین ابن مالک الطائی (ف. ۶۸۶ ه. ق.) صاحب کتاب المصباح فی علوم المعانی و الیسان و البدیع، بخش سوم کتاب مفتاح را بدون توجه به منابع و مراجع اولیهٔ آن خلاصه کرده و مانند سکاکی معتقد است که مرجع بلاغت دو علم معانی و بیان و مرجع فصاحت محسنات بدیعی است. او محسنات بیست و شش عددی سکاکی را با توجه به عصر خود پنجاه و چهار عدد دانسته است، در حالی که برخی آن را یکصد و برخی یکصد و بیست و پنج عدد شمرده‌اند.^{۴۷}

ابی الحسن حازم القرطاجنی (ف. ۶۸۴ ه. ق.) صاحب منهاج البلغاء و سراج الادباء، کتاب خود را که بخش اول آن مفقود است، به چهار قسم و هر قسم را به چند منهج و هر منهج را به چند معلم و معرف و مأم تقسیم کرده و در هر یک از آنها چند اضافه و تنویر وجود دارد که قسم دوم آن در معانی و قسم سوم در مبانی و نظم و قسم چهارم در اسلوب و طرق شعریه است و بدرالدین بن مالک در المصباح و سبکی در عروس الافراح در برخی موارد به نظریات وی اشاره کرده‌اند.^{۴۸}

محمد بن محمد بن عمرو و التنوخی (ف. ۷۴۹ ه. ق.) صاحب الاقصی القریب فی علم بیان از روش و نظریات سکاکی، زمخشری و عبدالقاهر منحرف شده و در کتاب خود از ابن اثیر و ابن الزملکانی متابعت کرده است. او پس از مقدمه به بحث در علم بیان پرداخته و در تعاریف فصاحت و بلاغت از ابن اثیر متأثر است. ابن سنان خفاجی نظریاتی را ذکر کرده است و بحث او در استعاره، مجمل است. به نظر می‌رسد که او از اسرار البلاغه و کتابهای زمخشری و سکاکی بی اطلاع بوده است. به نظر او بیان شامل علوم بلاغی است. او به بحث کنایه پرداخته و تأکید مدح بمایشبه الذم را کنایه دانسته است. او می‌گوید انواع بدیع را می‌توان به بیان برگرداند (۴) به نظر می‌رسد که او المثل السائر ابن اثیر را خلاصه کرده و تفاوت او با ابن اثیر در یک چیز است و آن اینکه تنوخی موضوعات بدیع را پس از موضوعات بیان ذکر کرده است و ابن اثیر آن را در فصل دوم از قسم اول یعنی اللفظة المركبة آورده است. روش او در عمل روشی ادبی است (۴۹).
 ضیاء الدین ابن اثیر (ف. ۶۳۷ ه. ق.) از بیشتر اصحاب بلاغت قبل از خود بخوبی یاد نکرده و اگر از آمدی و خفاجی نیز تعریف و تمجید می‌کند، نظرش این است که آنها نیز در برخی ابواب اهمال و سستی کرده‌اند. او کتاب خود را به مقدمه و دو مقاله تقسیم کرده که مقدمه، شامل اصول علم بیان و مقالات یکی در صناعت لفظی و دیگری در صناعت معنوی است و منظور او از بیان علوم بلاغی است. او از جاحظ و امثال وی متابعت کرده و بارها از ابن سنان خفاجی بهره گرفته است. ابن اثیر استعاره را از اقسام تشبیه (تشبیه محذوف) و تشبیه را مجاز دانسته و در حقیقت، کلام او در استعاره و مجاز بسیار قاصر است. گاهی به عبدالقاهر و زمخشری به اشتباه حمله کرده و معلوم است که کتب بلاغیون قبل از خود را بخوبی نخوانده است (۵۰). ابن ابی الحدید (ف. ۶۵۵ ه. ق.) در کتاب الفلک الدائر علی المثل السائر اعتراضات او را بر زمخشری، غزالی و ابی علی فارسی و افرادی نظیر ایشان رد کرده است.

محمد بن عبدالرحمن القزوینی (ف. ۷۳۹ ه. ق.) صاحب دو کتاب تلخیص المفتاح و ایضاح، به دلیل تلخیص دقیق و روشن بخش سوم مفتاح سکاکی شهرت تمامی اعصار را به دست آورد؛ به طوری که کار بدرالدین را پوشاند. او به تمام آنچه در مفتاح است پرداخته و تقریباً تمامی تعقیدات آن را شرح داده و در چندین جا سکاکی را نقد، و تعریفات پیچیده او را رد کرده و در عوض تعریفات دقیقتر و واضحتر آورده است (۵۱). او از دو کتاب عبدالقاهر و کشف زمخشری بهره گرفته و به نظر می‌رسد کتاب بدرالدین بن مالک و ابن اثیر را نیز دیده است. در تعریف بلاغت، معانی و بیان و بدیع از بدرالدین بن مالک متابعت کرده و در تعریف مجاز عقلی و ملاسبات آن، به طور کلی به زمخشری تکیه زده است. او سعی دارد نظر سکاکی

در انکار مجاز عقلی وارد کند و در شرح خود از او فاصله گرفته و با او و شیخ در تشبیه تمثیل مخالفت کرده است.^{۵۲} او استعاره مکنیه را تشبیه مضمّر در نفس می‌داند، ولی نام جدیدی برای آن انتخاب نکرده است. قزوینی فصلی را به اعتراضات خود بر سکاکی اختصاص داده است. او استعاره تبعیه در افعال را رد می‌کند و می‌گوید: مثال "نظقت الحال بكذا" استعاره مکنیه است، علی‌رغم اینکه قرینه مکنیه را استعاره می‌داند که در این مثال چیزی جز فعل نیست و استعاره در فعل چیزی جز تبعیه نیست.^{۵۳} هنوز قزوینی از کار این تلخیص فارغ نشده بود که احساس کرد کتابش نیاز به شرح دارد؛ از این رو، ایضاح را برای شرح آن نوشت ولی این بار بویژه در بحث بیان، بیشتر بر شیخ تکیه دارد و آرای او را نقد کرده است. در بحث کنایه به سکاکی متعرض می‌شود و آن را انتقال از لازم به ملزوم و مجاز را انتقال از ملزوم به لازم می‌شمرد^{۵۴} و در برخی مثالها آثار او را نقد می‌کند. او برخی مطالب را هم از رازی گرفته است. در واقع قزوینی گام دیگری را پس از سکاکی برداشت و کتاب او را از خود وی دقیقتر مرتب کرد و در بدیع انواع دیگری را بر آن افزود ولی از منهج سکاکی و تقسیمات عقلی او خارج نشد. او بیان را در مجاز و کنایه منحصر کرد ولی با وجود این نتوانست تشبیه را از بیان خارج کند. مهمترین اختلاف او با سکاکی در مجاز عقلی است که سکاکی آن را در استعاره بالکنایه آورده ولی او مجاز عقلی و حقیقت عقلیه را از علم بیان خارج ساخته و در علم معانی به صورت یک موضوع مستقل آورده است و به نظر او حقیقت عقلی و مجاز عقلی اسناد است نه کلام. بحث قزوینی در بدیع بهتر از بحث سکاکی است و در مجموع کتاب ایضاح از مفتاح روان‌تر و ادبی‌تر است.^{۵۵}

ابن قیم الجوزیه (ف. ۷۵۱ ه. ق.) در کتاب الفوائد المشوق الی علوم القرآن و علوم البیان، ابتدا به فصاحت و بلاغت می‌پردازد و از همان شروع بحث و بخش تعریف او فهمیده می‌شود که او در بحث بلاغت تسلط ندارد. در کتاب او نظریات تحلیلی وجود ندارد و فقط مطالبی را از اینجا و آنجا جمع کرده است که آن هم ترتیب و تبویب درستی ندارد. او کتاب خود را به یکصد پنجاه بخش تقسیم کرده که بیست و چهار بخش آن در مجاز و هشتاد و چهار بخش در معانی و بقیه درباره لفظ و غیر از آن است. او از رازی متأثر است و می‌توان گفت که بلاغت او همان بلاغت ابن اثیر است؛ چون بسیاری از نظریات او را از دو کتاب المثل السائر و الجامع الکبیر نقل کرده است.^{۵۶}

یحیی بن حمزة العلوی (ف. ۷۴۹ ه. ق.) صاحب الطراز می‌گوید که فقط به چهار کتاب در بلاغت تسلط داشته است، نافه است: المثل السائر، التبیان فی علم البیان، نهاية الایجاز و المصباح. او از

شیخ و دو کتاب او تمجید می‌کند و می‌گوید کتابهای او را ندیده لکن مقدار کمی از آن را در حواشی کتب دیگر خوانده است. او در کتاب خود بارها به بحث درباره سکاکی پرداخته و خود راهی میان راه ابن اثیر، فخر رازی و سکاکی را پیموده است. کتاب او سه جزء دارد و او در فن اول کتابش که شامل مقدمات است، به بحث درباره ماهیت علم بیان پرداخته و از رمانی، رازی و ابن اثیر اقتباس کرده و مجاز عقلی را مجاز مرکب نامیده است. او در کنایه، تعریفات عبدالقاهر، بدرالدین و ابن اثیر و برخی اصولیون را آورده و رأی ابن اثیر را پذیرفته است. او سعی در هماهنگ کردن مباحث ابن اثیر، رازی و سکاکی دارد، ولی کارش فاقد دقت نظر محققانه است و از این رو کتاب او از دقت یک تصنیف بلاغی خالی است. یحیی بن حمزه تشبیه را یکی از ابواب مهم بیان دانسته و تشبیه مضمیر الاداة را استعاره شمرده است. در نهایت باید گفت که او به طور غیر مستقیم از روش و موضوعات سکاکی متأثر است.^{۵۷}

احمد بن عبد الکافی السبکی (بهاء الدین، متوفی در ۷۷۳ ه. ق.) در عروس الافراح تصریح کرده که از روش شرقی‌ها - که فخر رازی آن را شروع کرد و بین بلاغت و علوم فلسفه و کلام ارتباط برقرار کرد - تجاوز نکرده است. علمای اصول در مورد تشبیه، حقیقت، مجاز و کنایه بسیار تحقیق کرده‌اند و سبکی نیز از آنان بسیار بهره گرفته است. او در مباحث لفظی همواره هدف قزوینی را دنبال می‌کند و در مقدمه کتابش می‌گوید از حدود سیصد کتاب استفاده کرده است که از آن جمله می‌توان از کتابهای: دلائل الاعجاز، اسرار البلاغه، البدیع ابن المعتر، اعجاز القرآن رمانی، الوساطه بین المتنبی و خصومه، البدیع ابن منقذ، صناعتین، سرفصاحه، نهاية الایجاز، المصباح، المثل السائر، التبیان زملکانی، الاقصی القریب، شرح البدیعه صفی الدین حلّی، شروح مفتاح قطب الدین شیرازی، ترمذی، خطیبی و کاشی و شروح تلخیص المفتاح قونوی، خطیبی، شیرازی و زوزنی و کشف زمخشری نام برد.

کتاب او خلاصه‌ای زیبا و ترکیب خوبی از بحثهای فلسفی و فنون و روح ادبی در بلاغت است. او از منهج سکاکی و قزوینی خارج نشد و جز مثالهایی اندک بر کار آنان نیفزود. سبکی در بسیاری از موارد با سکاکی موافق است و از او در برابر خطیب قزوینی دفاع می‌کند. او بلاغت را به مباحث جدل‌کشانده و از روح ادبی دور کرده و در تقسیم علوم بلاغی مانند سکاکی و قزوینی عمل کرده است. او یکی از اعلام مدرسه سکاکی محسوب می‌شود.^{۵۸}

سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (ف. ۷۹۱ ه. ق.) صاحب مطول و مختصر در شرح تلخیص المفتاح، در مقدمه مطول می‌گوید که از دو کتاب عبدالقاهر استفاده کرده است. او به مباحث ابن اثیر اشاره کرده و از لغویونی مانند مبرد، زجاجی، جوهری و مرزوقی بسیار سخن

گفته و کشف را به طور دقیق بررسی کرده است. تفتازانی اشارات مختلفی به نظریات ابن سینا دارد. او در مقدمه می‌گوید که می‌خواهد اعتراضات خطیب قزوینی بر سکاکی را رد کند،^{۵۹} اما مانند سبکی مباحث نحو و اصول را با بلاغت مخلوط نکرده است. او سعی ندارد آرای بلاغیونی را که راه عبدالقاهر را نرفته‌اند - جز تعدادی از نظرات ابن اثیر - ذکر کند.

شرح تفتازانی به طور کلی روشتر از شرح سبکی است؛ چون بحث خود را میان آرای مختلف تقسیم نکرده است و تلاش دارد به کتابهای شیخ، زمخشری و سکاکی رجوع و آنها را با هم مقابله کند و رأی قزوینی را در مواردی که به آنها اعتراض کرده، رد کند. او در چند مورد قزوینی را به قصور در نوشتن آرای ایشان بویژه آرای شیخ متهم ساخته و به تقسیمات او در تشبیه حمله کرده است.^{۶۰} قدما این شرح را بهترین شروح تلخیص شمرده و بسیاری بر آن حاشیه زده‌اند؛ از جمله شاگرد او سید شریف جرجانی (ف. ۵۸۱۶. ق.). است که اعتراضات بسیاری بر استاد خود دارد.^{۶۱}

تفتازانی از سکاکی بسیار دفاع کرده لکن برخی از آرای او را هم نقد کرده است که از آن جمله است تعریف علم بیان، برخی مسائل مربوط به کنایه، مجاز عقلی، تمثیل علی سبیل الاستعاره و برخی مثالهای استعاره و تشبیه و... البته تفتازانی شرحی هم بر خود مفتاح دارد که ظاهراً در آن از روش خود در مختصر و مطول عدول نکرده است.

پس از علمای مذکور سیوطی مطرح است که از نظر روش، در عمل کلامی است. او صاحب آثار بسیاری است؛ از جمله ابیات تلخیص المفتاح و النقایه فی اربعه عشر علماً (که یکی از علوم آن بلاغت است) را شرح کرده و برخی مسائل بلاغت را در کتاب المزهرفی علوم اللغه بیان کرده است و عقود الجمان و شرح آن نیز اثر دیگر او در علوم بلاغی است که این اثر او بهترین و کاملترین اثر منظوم در معانی بیان و بدیع است.

او در کتاب خود با قدرت تمام به نظم اصول و اصطلاحات بیانی پرداخته و در علم بلاغت طرحی نو در انداخته است؛ اگر چه کار او نیز بی نقص نیست.^{۶۲}

نتیجه‌گیری

با توجه به مجموع کارهایی که در زمینه علوم بلاغی انجام شده است، می‌توان نتیجه گرفت که در این علوم دو روش و به عبارتی دو مکتب اساسی وجود دارد: یکی مکتب ادبی که ویژگی بارز آن این است که بیشتر به آوردن مثال و توضیح آن پرداخته و به تعاریف و تقسیمات توجه زیادی ندارد و از آن میان می‌توان جاحظ، ابن المعتز، ابوهلال عسکری و ضیاء الدین ابن اثیر

را نام برد؛ و دیگری مکتب و روش کلامی است که عکس مکتب ادبی بیشتر به تعریف و تقسیمات نشأت گرفته از منطق و فلسفه و کلام توجه دارد و می‌توان ارسطو، زمخشری، فخررازی، سکاکی و تفتازانی را از برجستگان این مکتب محسوب کرد. شاید بتوان مکتب سومی را که سعی در جمع میان این دو مکتب دارد، نام برد که یحیی بن حمزة حلوی و سبکی در این مکتب جای دارند.

مآخذ

۱. قرآن مجید، الرحمن آیه ۴.
۲. ثم ان علينا بیانه (قرآن مجید، سوره قیامه آیه ۱۹).
۳. هذا بیان للناس (قرآن مجید، سوره آل عمران آیه ۱۳۸).
۴. و نزلنا الكتاب تبياناً لكل شیء (قرآن مجید، سوره نحل آیه ۸۹).
۵. ما ارسلنا من رسول الا بلسان فومه لیبین لهم (قرآن مجید، سوره ابراهیم آیه ۴).
۶. البیان و التبیان جلد ۱، ص ۵ و ۷.
۷. الصناعتین، ص ۱-۳.
۸. رساله التفضیل بین بلاغتی العرب و المعجم، ص ۲۱۳.
۹. البیان و التبیان، جلد ۱، ص ۴۹.
۱۰. همان؛ جلد اول ۱۵۶-۱۵۹ و ۱۶۲ و جلد دوم ص ۵۸، ۸۰ و ۸۱.
۱۱. البلاغه، تطور و تاریخ؛ ص ۸۳.
۱۲. همان؛ ص ۸۵ و ۸۶.
۱۳. الکامل فی اللغة و الادب؛ جلد دوم، ص ۸-۱۰.
۱۴. همان؛ جلد دوم، ص ۵۶، ۶۴، ۱۰۳ و ۱۱۵-۱۱۹.
۱۵. النقد المنهجي عند العرب؛ ص ۳۷۲.
۱۶. البلاغه عند السکاکی؛ ص ۸۷ و ۹۰.
۱۷. همان و البلاغه تطور و تاریخ؛ ۷۷-۷۸.
۱۸. البلاغه تطور و تاریخ؛ ص ۷۸-۹۲ و البلاغه عند السکاکی؛ ص ۹۰.
۱۹. البلاغه عند السکاکی؛ ص ۹۱.
۲۰. النکت فی اعجاز القرآن؛ ص ۶۹ و البلاغه عند السکاکی؛ ص ۹۲ و ۹۳.
۲۱. النقد الادبی؛ ص ۶۵.
۲۲. معجم الادباء؛ جلد ۱۴ ص ۱۴ و یتیمه الدهر؛ جلد سوم، ۲۳۸.
۲۳. به دو کتاب او تلخیص البیان و المجازات النبویه مراجعه شود.

۲۴. به الصناعتین؛ ص ۱۳، ۱۴ و ۲۵۹-۳۱۱ مراجعه شود.
۲۵. البلاغه تطور و تاریخ؛ ص ۱۱۸ و سرفصاحه مراجعه شود.
۲۶. به العمده فی صناعه الشعر و نقد؛ فهرست و باب مجاز مراجعه شود.
۲۷. اسرار البلاغه؛ ص ۳۳۰ و ۳۵۴، دلائل الاعجاز، ص ۵۳ و ۲۳۳.
۲۸. همان؛ ص ۳۴.
۲۹. همان؛ ص ۴۶-۶۲.
۳۰. همان؛ ص ۱۵۴ و ۱۵۷.
۳۱. همان؛ ص ۸۶-۹۰.
۳۲. همان؛ ص ۲۷۶.
۳۳. همان؛ ص ۱۵۴ و ۱۵۵.
۳۴. به الکشاف ذیل آیات زیر مراجعه شود:
۳۵. بقره / ۱۹ (کشاف ج ۱، ص ۷۸-۸۵)
۳۶. نساء / ۲ (کشاف ج ۱، ص ۶۶۳-۴۶۶)
۳۷. نساء / ۱۰ (کشاف ج ۱، ص ۴۷۹)
۳۸. مائده / ۶ (کشاف ج ۱، ص ۴۰۹)
۳۹. اسراء / ۲۴.
۴۰. به نهایة الایجاز فی درایة الاعجاز مراجعه شود.
۴۱. مفتاح العلوم؛ ۳۳۲-۳۴۰.
۴۲. همان؛ ۳۵۶-۳۸۰.
۴۳. همان؛ ۳۹۲-۴۰۱.
۴۴. البلاغه عند السکاکی؛ ص ۱۸۰ و ۱۸۲. احمد مطلوب در فرق کتابه و استعاره از نظر سکاکی اشتباه کرده است؛ زیرا اولاً او قول سکاکی را ناقص کرده و ثانیاً مطلب سکاکی را نفهمیده است (نگارنده).
۴۵. همان؛ ص ۳۵۰ و ۳۵۱ و البلاغه تطور و تاریخ؛ ص ۲۶۷.
۴۶. همان؛ ص ۳۵۱-۳۵۲.
۴۷. به المصباح فی علمی المعانی و البیان مراجعه شود.
۴۸. به منهاج البلقاء و سراج الادبا (ص ۴۴۷-۴۶۸)، عروس الافراح (ج ۱ ص ۸۸-۹۴ و ج ۳ ص ۴۱۰ و ج ۴ ص ۵۷)، المصباح (ج ۱ ص ۵۹ و ۳۹۱ و ج ۲ ص ۱۰۱ و ۴۰۸ و ج ۳ ص ۷۱، ۷۱، ۲۸۸، ۳۱۴ و ج ۳ ص ۴۰۷) مراجعه شود.
۴۹. به الاقصى القرب فی علم البیان و البلاغه تطور و تاریخ ص ۷۷-۸۵ مراجعه شود.
۵۰. به المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر و الجامع الکبیر مراجعه شود.
۵۱. الايضاح؛ ص ۱۷۸-۱۸۲.
۵۲. همان؛ ص ۱۸۲ و ۱۸۳.
- ۱۷ و ۱۷۱.

٥٤. همان؛ ص ١٨٣.
٥٥. به ايضاح و تلخيص المفتاح مراجعه شود و مطالب آن با مفتاح مقايسه شود.
٥٦. به الفوائد المشوق الى علوم القرآن و علوم البيان مراجعه شود.
٥٧. به الطراز المتضمن لاسرار البلاغه و علوم حقائق الاعجاز مراجعه شود.
٥٨. به عروس الافراح في شرح تلخيص المفتاح مراجعه شود.
٥٩. مطول؛ ص ٢-٦.
٦٠. همان؛ ص ٣١٩.
٦١. به حاشيه ميرسيد شريف بر مطول تفتازاني مراجعه شود.
٦٢. به عقود الجمان و شرح آن و رساله نگارنده (موجود در بخش رساله هاي كتابخانه مركزي دانشگاه تربيت مدرس) مراجعه شود.

منابع و مراجع

١. التفتازاني، سعدالدين مسعود؛ المطول في شرح تلخيص المفتاح؛ مكتبة آية الله المرعشي، قم: ١٤٠٧ ق.
٢. التنوخي، محمد بن محمد بن عمرو؛ الاقصى القريب في علم البيان؛ مصر: ١٣٢٧ هـ ق.
٣. الجاحظ، عمرو بن بحر، البيان و التبيين؛ دارالكتب العلمية، بيروت (بي تا).
٤. الجرجاني، عبدالقاهر؛ اسرار البلاغه؛ دارالمعرفة، بيروت: ١٤٠٢ هـ ق.
٥. الجرجاني، عبدالقاهر؛ دلائل الاعجاز؛ دارالكتب العلمية، بيروت؛ لبنان، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ هـ ق.
٦. الجوزيه، ابن قيم؛ الفوائد المشوق الى علوم القرآن و علوم البيان، مصر: ١٣٢٧ ق.
٧. الحموي، ياقوت؛ معجم الادبا؛ دار احياء التراث العربي، بيروت.
٨. الخفاجي، ابن سنان؛ سرافصاحه؛ تصحيح عبدالمتعال الصميدى، مصر: ١٣٧٢ ق.
٩. رازي، فخرالدين؛ نهاية الابدان في درايه الاعجاز.
١٠. الرماني، علي بن عيسى، النكت في اعجاز القرآن من ثلاث رسائل في اعجاز القرآن؛ تحقيق محمد خلف الله و محمد زعلول سلام، دار المعارف، قاهره: ١٣٨٧ هـ ق.
١١. الزمخشري، محمود؛ الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و ...، دار الكتاب العربي، بيروت؛ الطبعة الثانيه. ١٤٠٧ هـ ق.
١٢. السبكي، احمد بن علي بن عبدالكافي؛ عروس الافراح في شرح تلخيص المفتاح؛ شروح التلخيص: عيسى البيبي، مصر: ١٩٣٧ م.
١٣. السكاكي؛ سراج الدين؛ مستاح العلوم؛ دار الكتب العلمية، بيروت؛ الطبعة الثانيه، ١٤٠٧ هـ ق.
١٤. السيوطي، عبدالرحمن؛ عقود الجمان في علمي المعاني و البيان؛ شرفيه (شرف موسى)؛ مصر: ١٣٩٣ ق.
١٥. السيوطي، عبدالرحمن؛ المزمهر في علوم اللغة؛ دار احياء الكتب العربيه، الطبعة الرابعه، ١٣٧٨ هـ ق.
١٦. شوقي ضيف؛ البلاغه تطور و تاريخ، دار المعارف، مصر؛ الطبعة الثانيه ١٩٦٥ م.
١٧. ضياءالدين بن اثير؛ الجامع الكبير في صناعه المنظوم من الكلام و المتنور؛ تحقيق مصطفى جواد و جميل سعيد،

المجمع العلمي العراقي؛ ١٣٧٥ هـ.ق.

١٨. ضياء الدين بن اليراء المثل السائر في ادب الكاتب و الشاعر؛ مصر: ١٣١٢ ق.
١٩. الطائي الاندلسي؛ بدر الدين بن مالكة؛ المصباح في علوم المعاني و البيان و البديع.
٢٠. عسكري، حسن بن عبدالله بن سعيد؛ رسالة التفضيل بين بلاغتي العرب و العجم؛ قسطنطينية: مطبعة الجوائب، ١٣٠٢ هـ.ق.
٢١. العسكري، ابو هلال؛ الصناعتين؛ دار الكتب العلمية، بيروت: الطبعة الثانية، ١٣٠٩ هـ.ق.
٢٢. العلوي، يحيى بن حمزة؛ الطراز المتضمن لاسرار البلاغة و...؛ مصر: ١٣٢٢ هـ.ق.
٢٣. القرطاجني، ابو الحسن حازم؛ منهاج البلغاء و سراج الادباء؛ دار الغرب، الطبعة الثالثة، ١٩٨٦ م.
٢٤. القزويني، محمد بن عبدالرحمن؛ الايضاح، دار الجيل، بيروت (بي تا).
٢٥. القزويني، محمد بن عبدالرحمن؛ تلخيص المفتاح و المطول في شرح تلخيص المفتاح؛
٢٦. القيرواني، ابن رشيقي؛ العمدة في صناعة الشعر و نقده؛ مصر: ١٣٤٤ هـ.ق.
٢٧. المبردة، ابو العباس؛ الكامل في اللغة و الادب؛ دار الكتب العلمية، بيروت: الطبعة الاولى ١٣٠٧ هـ.ق.
٢٨. مطلوب، احمد؛ البلاغة عند السكاكي، مكتبة النهضة، بغداد: ١٣٨٤ هـ.ق.
٢٩. الموسوي، محمد بن الحسين (الشريف الرضي)، المجازات النبوية، المنشورية الثقافية للجمهورية الاسلامية الايرانية، دمشق: ١٤٠٨ هـ.ق.
٣٠. الموسوي، محمد بن الحسين الشريف الرضي؛ تلخيص البيان في مجازات القرآن؛ مؤسسه نهج البلاغة، الطبعة الاولى ١٣٠٧ هـ.ق.